

تعریف مکتب و اجرای مکتب

سخنرانی زنده استاد دکتر حسین عمومی در تالار اندیشه

۱۲ شهریور ۱۳۸۷ سی و دومین کنسرت پژوهشی _ آموزشی
مرکز موسیقی هوزر

به نام خدا، و با یاد خدا، وجود عزیزان بسیار گران قدر، موجب شادمانی است، زیرا در محضر بزرگان هستیم؛ بزرگانی که من همه را ندیده‌ام، بزرگانی مثل جناب فریدون مشیری که بر من و بر همه منت گذاشتند و با وجود نقاقت و اشتغالی که در جای دیگر داشتند، به اینجا آمدند و ما را سرافراز فرمودند. بزرگان دیگری نظیر جناب صارمی، ادیب فرزانه و دیگران که من نمی‌توانم اسم ببرم، چون حتما نمی‌دانم که چه کسانی تشریف آورده‌اند و من همه را ندیده‌ام.

به هر حال «در محفلی که خورشید، اندر شمار ذره است، خود را بزرگ دیدن، شرط ادب نباشد». با کمال تواضع خدمت فردا فرد آقایان، باید عرض کنم موضوع مکتبهای آوازی و جایگاه و ردیف در موسیقی آوازی، واقعا بحث مشکلی است، برای اینکه تاب همه گونه تعبیر و تفسیر را دارد. در هر محفلی که می‌نشینند، صحبت از مکتب آوازی است، که فلان خواننده از فلان مکتب است، این مکتب فلانی را می‌خواند و این است تفاوت مکتب و سبک شیوه و... خوب، برای کسی که الفبای علم حقوق خوانده و عادت کرده است که از هر چیزی تعریفی به دست بدهد، مطلب به نحو دیگری باید مطرح شود. یکی از بزرگان می‌گوید، «من به شرطی حاضرم با تو بحث کنم که اول، از هر مسئله تعریفی به دست بدهی»، یعنی حدود بحث مشخص شود و به قول اهل حوزه و علم، حریم نزاع مشخص باشد. ما در تعریف فقه داریم: «هو العلم بالاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیله...». معذرت می‌خواهم اگر گاهی عربی می‌گویم، برای اینکه مجبور می‌شوم. قصد دیگری ندارم. امیدوارم که حمل بر چیز دیگری نشود. ما در حقوق در تعریف «سرقت» تا آنجا که یادم است، خوانده‌ایم که «سرقت» عبارت است از بردن مال غیر به خفیه. اگر یکی آمد، کیف شما را زد و رفت، این «کیف‌زنی»، «اخذ مال به عنف» می‌شود. چون

عامل خفیه، افاقه است. ببینید، می‌خواهم بگویم، هر چیزی یک تعریفی دارد.

با این مقدمه به تعریف به طور کلی، مکتب به آنچه مکتوب باشد اطلاق می‌شود. سالها قبل مقاله‌ای در یکی از شماره‌های مجله «ارمغان» به قلم استاد امیری فیروزکوهی درج شده بود. مرحوم امیری فیروزکوهی مردی بسیار دانشمند و جامع بود. حاضرین شاید و یقینا جناب مشیری، این را تأیید می‌کنند. به او سیدالشعرا می‌گفتند. او غیر از جنبه شاعری‌اش، فیلسوف بود و ادبیات را ادیبانه می‌دانست و تنها «ذوق» را نداشت. این را هم بدانید که فرق است بین کسی که فقط ذوق دارد و کسی که هم ذوق دارد و هم ادیب است و زحمت کشیده و تحصیل کرده. مرحوم امیری فیروزکوهی مقاله‌ای نوشته بود درباره سبکهای مختلف خراسان و ساوه و غیره... در سال ۱۳۵۸ یا ۱۳۵۹ بود که فراغتی به واسطه بازنشستگی حاصل شد و رفتم خدمت ایشان و عرض کردم که: «جناب امیری، شما در مقاله‌تان نوشته‌اید که خجسته در سبک خراسان می‌خواند و سید احمدخان ساوه‌ای در سبک ساوه. یک تعریفی از سبک و مکتب به من بدهید. شما که می‌گویید نوه‌سازی آقا حسین قلی هستیم، یعنی میرزا حسین قلی شاگردی داشته به نام منتظم الحکما و من شاگرد او بودم و ساز هم می‌زد در حد یک هنرمند آماتور. این را که من گفتم استاد امیری گفتند به این کیفیت که تو می‌خواهی من مطلقا نمی‌توانم جوابت را بدهم. خجسته در مشهد می‌خواند، من سبک او را از مشهد گفته‌ام. همان طور یک کسی از ساوه

آمده است، گفتم سبک ساواهای می خوانند. آن طور که تو تعریف جامع و مانع می خواهی، از سبک و روش و شیوه و اینها، من ندارم.

مرحوم دکتر منوچهر جهانگللو در یادنامه مرحوم کریمی مقاله‌ای نوشته به نام «پژوهشی در مکاتب آوازی ایران» بنده سر آن ندارم که تمامی این مقاله را بخوانم، فقط از نظر تجزیه و تحلیل علمی، گوشه‌ای از آن را مطرح می‌کنم. ایشان بعد از یک شرح مفصلی می‌نویسد، «به جز یک مقاله تحقیقی از هنرمند باارج ما محمدرضا لطفی در یادواره مرحوم تاج اصفهانی که در بزرگداشت یکمین درگذشت او، چاپ و منتشر شد و شمه‌ای از دقایق سبک و مکتب آوازی مکتب اصفهان در آن مقاله درج گردیده بود، بنده در طول ۵۰ سال اخیر از اهل قلم و اندیشمندان و موسیقی‌شناسان در این باره مقاله و مطلبی ندیده و نخوانده‌ام.» بعد از ذکر مقدمه‌ای، اول تعریف مکتب را کرده است، تعاریف مکتب به صورت ذیل در فرهنگ معین آورده شده است:

۱- محل کتابت

۲- جای نوشتن

۳- مدرسه، دبستان را گویند: «رأبده گفت شنیدم که مردی در مکتب المناء منطق الطیر زبان مرغان آموخته بود.» (نقل از مرزبان‌نامه)

۴- پیروی از نظریه‌های در فلسفه و هنر و غیره، معادل (Ecole) فرانسوی: مجموعه معتقدات یک استاد را که شایع شده مکتب آن استاد گویند که جمع آن را مکاتب خوانند. مثال:

پادشاهی پسر به مکتب داد

لوح سیمینش در کنار نهاد

بر سر لوح او نوشته به زر

چور استاد به ز مهر پدر

(نقل از فرهنگ برهان قاطع)

در عین حال که این تعریف را به دست می‌دهد، چنین می‌گوید «اساتید موسیقی در تقسیم‌بندی مکاتب آوازی معمولاً بر سه مکتب اشاره و تکیه دارند: ۱- مکتب تهران ۲- مکتب اصفهان ۳- مکتب تبریز و به قول برخی مکتب شیراز که به زودی افول کرد.

مکتب تبریز را به نام اقبال السلطان می‌شناسند و بعد هم می‌گویند متأسفانه مکتبش دیگر شایع نشد و روش خوانندگی‌اش هم به خودش ختم شد. اقبال السلطان هنرمند توانایی بود، بسیار خوب می‌خواند. در زمان او، معیار خواندن خوب، همان بود که او می‌خواند. این خواندن خوب در زمان خودش، خیلی معنی برای کسانی دارد که با قلم سر و کار دارند.

آن مقدمه‌ای را که مرحوم امیری فیروزکوهی بر دیوان صائب نوشته خیلی جالب است: کلام «زیبا» در زمان صائب آن بود که صائب می‌گفته، امروز اگر بخوای با یک معیار دیگری ارزیابی

کنی، به مشکل برخورد می‌کنی. حتماً کسانی که علاقه‌مندند بدانند، به آن مقاله جهانگللو مراجعه کنند و بخوانند. ایشان می‌گویند این شیوه، تعقیب نشده و افراد، آن را پیروی نکردند. خیلی خوب، این هم بطلان این مکتب از نظر عملی با تعریفی که خودشان به دست دادند که «مکتب باید شایع باشد و شیوه استاد تعقیب شود.» خودش می‌گوید هیچ کس مکتب تبریز را پیروی و تعقیب نکرد. تنها مرحوم بوذری، شاگرد او بود. وی تنها شاگرد اقبال بود که او هم اول پیش طاهرزاده تعلیم گرفت و به خود من گفت ماهی ۶ تومان (به پول آن وقت) شهریه می‌دادم. مدتها بعد هم طاهرزاده درباره بوذری گفت هر چقدر خواست خودش را از روش اقبال جدا کند، نتوانست.

مرحوم بوذری از اساتید خط هم بود، ولی در خوانندگی موفقیت قابل‌ذکری را به دست نیاورد. اطلاعاتش هم خیلی خوب بود از قولش نظریاتی را نقل می‌کنند. خیلی مرد جالبی بود، ولی در آواز آن چنان پیشرفتی نکرد. این از مکتب تبریز. تازه اگر اقبال السلطان را بخوایم بانی مکتبی بدانیم، معلوم نیست مکتب تبریز است یا مکتب قزوین، چون اقبال السلطان اصالتاً قزوینی بود و نزد استادش ملا عبدالکریم معروف به جناب قزوینی تعلیم گرفت و سپس بنا به دعوت محمدعلی شاه به تبریز رفت. مکتب تهران را هم با طاهرزاده و ادیب خوانساری و بنان می‌شناسند.

بنده در اینجا عرایض خودم را دارم: منظور، خدای نکرده، توهین به گذشتگان نیست. همه می‌دانند بنان دنباله‌روی ادیب بود. ادیب را استاد مسلم می‌دانست، حتی اگر هم نمی‌گفت، این امر مسلم بود، ولی خودش کسرا را گفته بود. بنان در آواز شیوه خاصی ارائه نکرده که یکی از «مصادیق مکتب تهران» باشد. می‌ماند دو نفر: ادیب و طاهرزاده. همه جا صحبت از این است که از مکتب سید رحیم ۳ خواننده نامی بیرون آمده‌اند. بعضیها می‌گویند نزدیک به ۲۰۰۰ نفر را درس داده است. پیش او بسیاری هم چیزهای فراوان یاد گرفتند، کما اینکه درباره سعادت‌تمند قمی (که خواننده خوبی بود) مرحوم کریمی می‌گفت در قم یکی از شاگردان سید رحیم زندگی می‌کرده و آواز را از او یاد گرفته، اما فقط سه نفر نامدار از مکتب او بیرون آمده‌اند. طاهرزاده، تاج و ادیب. شاگرد خاص‌الخاص هم تاج بوده است، چون اساتید یک شاگرد خاص‌الخاص داشتند و اما طاهرزاده و ادیب... ادیب به شیوه حبیب شاطر حاجی می‌خواند. من همیشه می‌گفتم آقای تاج یک شعر مثل حبیب بخواند و او هم می‌خواند.

به آقای ادیب هم گفتم یک شعر مثل حبیب بخواند، می‌خواند و گاهی می‌گفت ۶۰٪ یا ۷۰٪ از خوانندگم مثل حبیب است. مرحوم خالقی شرح می‌دهد که طاهرزاده یک مرتبه نزد سید رحیم بوده و چند شعری خوانده است. سید رحیم که متوجه می‌شود طاهرزاده عجب گوشه و عجب استعدادی دارد، دیگر جلوی او نخوانده بودا می‌گویند سید رحیم «صنّت علمی»

داشت به قول اهل علم «بخل علمی» داشته، ولی طاهرزاده موجباتی را فراهم کرده است که به طوری که سید رحیم متوجه نشود، شیوه خواندن او را یاد بگیرد. در جلسهای طاهرزاده تعریف می‌کرد که پشت در می‌نشسته و گوش به آواز سید رحیم می‌داده است. همان گوش کردن هم کافی بوده است. اگر کسی به این ترتیب یاد گرفت، گرفت. اگر کسی شش سال برود نزد استادی و نتیجه نگیرد، نتوانسته است دیگر!

به یاد دارم در سال ۱۳۴۳ در تبریز خدمت آقای اقبال السلطان رسیدم و از هر دری سخنی گفتم و گفتم: شما سید رحیم را ملاقات کرده‌اید؟ البته می‌دانستم ملاقاتی نبوده، چون سید به تهران نیامده بود، مرحوم اقبال گفت که نه من او را ندیده‌ام، ولی از طاهرزاده که در گرم‌خوانی نظیر نداشت، شنیدم که بسیار خوب می‌خواند. یک صفحه‌ای است به نام غنای سید عبدالرحیم، شعرش الا یا شعر التلق بالله خبروا... ادا اشتند عشق بالفتی کیف تصییع... چندین بیت است.

ولی سید رحیم این را هم گفته که طاهرزاده روی دست استادش بلند شده است. به هیچ وجه به این منظور نگفتم که قدر طاهرزاده را پایین بیاورم، فعلاً نفر اول در بین کسانی که از آنها آثاری هست، طاهرزاده است که در بین اهل فن مشهور است. تنها یک نفر در مکتب تهران از مکتب موسیقی علینقی‌خان وزیری بیرون آمد، آن هم روح‌انگیز بود. آقای عبدالعلی وزیری هم البته زحمت کشیدند

و مرد محترمی بودند، ولی در آواز چیزی نبودند که بشود روی‌شان حساب کرد، بنابراین مکتبی به نام مکتب تهران، وجود ندارد و این مطلب کراراً بحث شده است.

من خودم از زبان اسناد کسانی به دفعات شنیده‌ام که مرحوم صبا می‌گفت سه مکتب در ایران هست ۱- مکتب آذری یا ترکهای تبریز و آنهایی که ترکی می‌خوانند. ۲- کردستان یا کردها ۳- مکتب اصفهان. بنابراین تمام خلاصه می‌شوند به این ترتیب که عقیده اساتید بوده است، بنده هم پیروی می‌کنم و نظر من هم همین است. خود اقبال السلطان هم عملاً داخل مکتب اصفهان می‌شود. مکتب اصفهان ویژگیهایی دارد که بسیار واضح است و حد و حدود آن مسلم و نزد اساتید معلوم و روشن.

بنابراین راجع به مکتب تبریز، همان طور که خود آقای جهانگلگو گفته، بطان ادعای خودش را با بیان خودش ثابت کرده است. مکتب تهرانی هم وجود نداشته (مکتب آوازی تهران). اما علت اینکه «مکتب اصفهانی» می‌گویند، دلیلش روشن است و سابقه تاریخی دارد. در مکتب اصفهان ۴۰۰ سال

پیش، از زمان صفویه که پایتخت بوده، روی این کار غور شده است. این مسئله تازه‌ای نیست. حالا راجع به اصفهان، از زبان علامه همایی من می‌خواهم مطلبی بگویم. همه می‌دانند علامه همایی مطالبش حجت است آدمی نیست که بدون تحقیق مطلبی بنویسد. اصولاً افرادی در سطح او اگر بخواهند مطلبی را از روی غلو و مجامله بنویسند، بقیه مطالبشان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. ایشان در یک مقدمه‌ای نوشته‌اند:

«قبل از آنکه اصفهان پایتخت صفویه گردد، تقریباً پیش از سنه ۱۰۰۰ و تحقیقاً ۱۰۰۶ هجری، هرات مرکز هنر و صنایع ظریفه و مجمع اساتید خط، نقاشی، تذهیب و مینیاتور سازی بود و این دستگاه به برکت و اهتمام اخلاف تیمور در آن شهر پدید آمد. نمونه‌های برجسته‌ای از این هنرها مخصوصاً در خط و خطاطی در تبریز پدید آمد که از بقایای آق قویونلو و قره قویونلو به یادگار مانده بود. قزوین هم مدتی

قلیل در عهد شاه طهماسب وارث هرات و تبریز گردید، اما دبری نباید که دولت مستعجل بود. هنرهای ظریفه در هرات محل مناسبی داشتند و روز به روز در ترقی بودند، ولی با انقراض دولت سلطان حسین بایقرا و وزیر ادب‌دوست هنرپرورش امیرعلی شیرنوایی زوال یافتند و از آن سرزمین کوچ کردند و شهر به شهر و دیار به دیار دنبال محیط مناسب می‌گشتند، تا به اصفهان فرود آمدند که آب و هوا و روحیه مردم حساس و باذوقش برای پرورش علم و هنر از هر جا مناسب‌تر و مستعدتر بود.

بدین سبب اصفهان را اقامتگاه خود کردند و دیگر از جای خود نجنبیدند. این است که هر جا مردم هنرمند یافت شوند، چون جست‌وجو کنی ریشه اصلی به سرزمین اصفهان می‌پیوندد یا خود او از اصفهان مهاجرت کرده و یا زیردست هنرمندان این شهر کار کرده است و هر چه دارد از برکت آب و هوای هنرزای اصفهان است.»

از کتاب تاریخ اصفهان مجلد هنر و هنرمندان تألیف علامه همایی، این مطالب را نقل کردم.

بنابراین برمی‌گردیم به بحث مکتب اصفهان، راجع به مکتب اصفهان همه جا در محافل که ما در خدمت مرحوم آقای تاج و خدمت مرحوم آقای ادیب بودیم یا آقای کسایی و دیگران، درباره این مسائل خیلی بحث می‌شد. چکیده و آنچه آنجا گفته می‌شد، در مقاله‌ای که آقای لطفی تدوین کرده‌اند، هست. ایشان ویژگیهای سبک آوازی اصفهان را نوشته‌اند و خواسته‌اند بگویند شیوه آوازخوانی تاج متأثر از سبک و مکتب اصفهان است که این مکتب نسبت به مکاتب دیگر (که البته مکاتب دیگری در



کار نیست مانند تبریز و تهران) برای امور زیر در آواز خوانی اعتبار قایل است. انتخاب شعر، تلفیق شعر و موسیقی، ابداع و تنوع ملودی، ادوات و تنوع تحریر، جمله بندی، همسازی همنوایی با خواننده، ابداع و خلاقیت. خیلی خوب حالا اگر باشند صاحب نظرانی که عقایدشان غیر از این باشد، می توانند بحث کنند. ای بسا آنها نظر اتشان صائب تر باشد. بنده هم بحث و جدلی ندارم. این مسئله ای در نهایت «ذوقی» است.

حالا می آیم راجع به این مسائلی که در خوانندگی، به خصوص در مکتب مطرح است. اول ردیف: ردیف تعریفش معلوم است. یک ملودیها و یا گوشه هایی دنبال هم اجرا می شوند. مثلاً در سه گاه، در آمد، زابل، مویه، پنجه مویه، شکسته مویه، مخالف، مغلوب و احياناً اگر خواست مرکب خوانی کنند... اما بنده با اجازه حضار و بزرگان مجلس می خواهم یک مقداری نقش این ردیف را بشکافم. این تعریف ردیف بود. اما نقش ردیف چیست؟ یک جمله ای هست در بین حوزویها که خیلی خیلی جمله جالبی است: العلم حجاب له الاکبر. اگر آقایان توجه کرده باشند چندین دفعه در فرمایشهای امام خمینی (ره) آمده که مبدا این علم، حجاب اکبر ما بشود. حجاب علم را مواظب باشید. این طور تعبیر کرده اند یکی اینکه علم حجاب و مانع اکبر است و مانع می شود که کسی در لغزش بیفتد، ولی عرفا می گویند «العلم حجاب له الاکبر» و تعبیر می کنند که علم انانیت و غرور می آورد و این غرور مانع از این می شود که آدم از علم پایش را بالاتر بگذارد و به جای دیگری برود که مرحله کشف و شهود است. اصلاً نخواسته اند که نفی علم کنند. هیچ کس نمی تواند و نباید نسبت به علم چنین برداشتی داشته باشد. علم تا یک جایی کاربرد دارد ولی در مسائل ذوقی و هنری، صوفیه و عرفا معتقدند از یک جایی به بعد، کار کشف و شهود است. باز هم معذرت می خواهم بد نیست وارد این بحث شویم؛ در اصفهان مردی بوده در این ۱۵۰ سال اخیر، به نام آخوند ملا محمد کاشانی. در بین اهل حوزه این صحبت را می کنند و می گویند برای تحصیل یک مقدماتی لازم است. لازم هم نیست که طرف در مقدمات بیش از حد معمول بماند، ولی این مرد هم در فقه و فلسفه قوی و هم در علوم ادبی مثل صرف و نحو معانی و منطق و غیره مجتهد بود. از محضر این مرد، بزرگانی مثل آیت الله العظمی آقای بروجردی و آقای ارباب بیرون آمده اند. این مرد روزی به آقا رحیم گفته خدا را چگونه شناختی؟ جواب می دهد: من از طریق کشف و شهود شناختم. آخوند می گوید من هم سالهاست که از همین طریق خدا را شناختم. او مرد عجیبی بوده و با تمام موفقیت علمی که داشته، مع الوصف می گوید خدا را از طریق کشف و شهود شناختم، نمی گوید به طریق علمی و استدلالی. نسبت به حالات او داستانهای تعریف می کنند. می گویند هر دفعه که به نماز می ایستاده (حالا من کمی می ترسم بگویم چون عده ای شاید نتوانند درست درک کنند) در و دیوار مسجد تسبیح می گفته اند، یک روز صبح

مردی می آید که آقا من دیشب داشتم می رفتم، دیدم چنارها تسبیح می گفتند، جناب آخوند می گویند این معلوم است که در و دیوار و جناب تسبیح می گفتند، زیرا (وان من شی الا یسبح بحمده) مهم این است که تو این را شنیدی.

این آدم باز یک روزی می گوید آقا رحیم! ما هوس بادمجان کرده ایم. این را در کتاب شعوبیه، مرحوم منوچهر قدسی نوشته که شاگرد همایی بوده. خلاصه آقا می گویند ما امشب هوس بادمجان کرده ایم، آقا رحیم هم می گوید تکلیف معلوم است و رفتیم و بادمجان گرفتیم. تا بادمجان را پوست می کندم، آخوند ایستاد به نماز، آقا رحیم آن چنان مجذوب این حالت آخوند می شود که، «وقتی که خبردار شدم، سوخته بودم» وقتی متوجه می شود که آخوند نمازش تمام شده و دود تمام اتاق را گرفته. تمام بادمجانه جزغاله شده بودند. آخوند می گوید مهم نیست، مقدر نبوده است ما امشب بادمجان بخوریم، برو یک نان و پنیری بیار بخوریم. این حالات روحی او بوده، در حالی که کسانی هستند که دو کلمه می خوانند و به خیالشان همان طور که طلبه ای آمد و گفت: «ضرب زید عمرو» ضرب فعل، زید فاعل، عمرو مفعول. بعد گفت الله اکبر یک وجب در یک وجب و این همه علم! این یک ظرفیت است. یک ظرفیت هم از حاج میرزا علی آقای شیرازی بشنوید. در همان کتاب شعوبیه آقای قدسی از قول مرحوم همایی نقل می کند که: تاریخ و صاف را امروز در این مملکت چهار یا پنج نفر بیشتر نیستند که بتوانند از رو بخوانند و حاج میرزا علی آقای شیرازی دو سوم آن را حفظ است و احدی نمی داند. آقای مطهری (ره) در یکی از نوشته هایش می گویند من را توفیق یار شد و درک محضر حاج میرزا علی آقای شیرازی را کردم من یک دفعه و یا دو دفعه عبوراً این مرد را دیده بودم و می گویند وقتی نهج البلاغه تدریس می کرد به پهنای صورت اشک می ریخت. این سوختگی چیزی است جدای از علم.

چند روز پیش به همراه یکی از دوستان رفتیم به نمایشگاه قرآن (البته اینها همه مقدمات است، بعد می رسم به نتیجه)، رفتیم و چقدر جالب بود. وقتی بیرون آمدیم نمونه هایی در خطوط چاپی و غیره دیده بودیم. از جمله کتابی را دادند به دوست همراهم که خطاط معروفی است. مجموعه مقالاتی از اولین کنگره بزرگداشت بانوی مجتهد سیده نصرت امین اصفهانی. گفتم این را بده به من، این را بی خود به تو داده اند! این آدم که کتاب را به تو داده، عادل نبوده است، چون عدل استقرار «شی در ما وضع له» است و تو لای این کتاب را باز نمی کنی! ولی من تا حالا هم چندین مقاله اش را خوانده ام و اشکم هم در آمده است؛ البته من به دلیل اینکه شناخت اجمالی نسبت به این بانو داشتم. خانم امین اهل اصفهان بود. بسیاری از بانوان فامیل ما از محضر ایشان استفاده می کردند، از جمله عمه من. متأسفانه برای من و امثال من ساده نبود که از محضر این عالمه بزرگوار استفاده کنیم. این مجتهدة مسلم،

چندین اجازه اجتهاد داشت. این اجازه را باید مراجع بدهند. امتحانی باید به عمل بیاید، مبنی بر اینکه، بر این فرد تقلید حرام است باید به استنباط خودش عمل کند، چون معنی مجتهد این است چون مجتهد کسی است که احکام فرعی شرعی را از ادله تفصیلی استخراج می کند و باید خودش عمل کند، ولی اگر ملکه اجتهاد نداشت، طبعاً باید تقلید کند کما اینکه هر جاهلی باید به عالم مراجعه کند.

مقاله‌ای از آیت‌الله جوادی آملی در اینجا درج شده است و جالب اینکه ایشان نسبت به جنبه‌های روحانی و عرفانی این زن فاضله اشاره و تأکید می کنند که او به کجا رسیده بود. باز در تأیید اینکه علم تا به جایی پیش می رود. در این کتاب اسمی از شیخ المشایخ می برند آقای محمدرضا قمشه‌ای که جد علمی مرحوم الهی قمشه‌ای بوده است. این مرد وقتی آمد به تهران، زمان سلطنت علمی حاج میرزا ابوالحسن جلوه بود. فلسفه وقتی که به ایران آمد شامل دو مکتب بوده است مکتب مشاء و مکتب دیگری و او این مکتب را که خلاف نظر خودش بوده است تدریس می کرده که استاد مسلم تدریس آن کرسی حاج میرزا ابوالحسن جلوه بوده است. بعد از یکی دو سه ماه شایع شد که درس جلوه از جلوه افتاده است. این آدم که از نظر علمی نظیر نداشت، یک شعر دارد که خیلی جالب است:

چهل سال پیش با خرد و عقل زیستم

آخر نیافتم به حقیقت که کیستم

عافل ز عقل دم زند عارف ز نیستی

من در میان بیچ و خم هستم و نیستم

البته این مطالب همه مقدمه است برای نتیجه گیری.

شهید مطهری (ره) یک جزوه کوچکی به نام «تماشاگاه راز» نوشته‌اند و در مقدمه‌اش آورده‌اند که اگر عمر ایشان کفاف می داد، در این باب بیشتر بحث می کرد. یک جمله‌ای ایشان دارند، ضمن نقدی که دیگران راجع به حافظ گفته‌اند (از جمله دکتر قاسم غنی) می گوید حافظ را کسی حق دارد تفسیر کند که ادیب عارف باشد یا عارف ادیب، اما در این مسئله‌ای که می گویم، عرفا معتقدند که این راه را نه با قدم فکر و عقل می شود پیمود و نه با آن بیانی که آن بیان، مال فکر و عقل است می توان تقریرش کرد. مطلبی از خود حافظ قرینه می آورم که سالها پیش به ذهنم آمده است و هنوز هم به عقیده خود باقی هستم. حافظ غزلی عارفانه دارد. غزلی بسیار عالی است. در این غزل من (شهید مطهری) شدیداً معتقدم که مخاطب حافظ بوعلی است. بوعلی در آخر «اشارات» منطقی دارد که آخرین «همط» نیست، ما قبل آخر است به نام «مقامات العارفین» و انصافاً حکیم توانسته مقامات العارفین را این طور بیان نماید که خیلی عالی و واقعاً شاهکاری است. زیرا معتقد است که مسائل عرفانی را نمی شود با معیار حکمت بیان کرد، زیرا تعقلی واسطه است. ولی البته عارف قبول ندارد که یک حکیم با قدم حکمت و فلسفه بتواند به معانی به رموز عرفان و سلوک پی ببرد و لذا

عقل و فلسفه را نفی می کند. از کتاب خواندن این مقامات به دست نمی آید، از کار مرغ سحر به دست می آید، از سلوک و مناجات، از تهذیب نفس از زاری و ناله و ندبه کردن، از رفتن به درگاه الهی، فقط از اینها به دست می آید. در بیت:

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی

ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

که از نظر بنده «دفتر عقل» است و جناب صارمی هم همین را می گویند. در هیچ یک از نسخ هم «بستر عقل» نیست آواز خوانی دکتر عمومی با این شعر و استقبال حضاراً آنجا کمیت عقل لنگ است. مطلبی را آن طور اجمالی گفتم، حالا یک مقایسه‌ای می خواهیم بکنیم. ردیف موسیقی، یک جنبه علمی دارد. آیا کسی که ردیف را دانست و خوب هم دانست، خواننده است و خواننده می شود؟ یا اینکه

شرح مجموعه گل، مرغ سحر داند و بس

نه که هر که او ورقی خواند معانی دانست

«حفظت شلبتا و غابت عنک اشیاء» یک چیزی حفظ کردی، یک جای دیگرش را از دست دادی! بعضیها می روند 5 سال ردیف یاد می گیرند... آخر که چی؟! یکی از دوستان می گفت رفتیم نزد استاد، گفت بیا یک دفعه دیگر ردیف را دوره کنیم، سه دفعه دیگر دوره کن! آقا همه گوشه‌ها را هم می داند، ولی دو تا شعر دلنشین نمی تواند بخواند. موسی (ع) رفت به کوه طور و مطالبی را عرضه داشت، خطاب آمد یا موسی کدام شکم گرسنه را سیر کردی؟ آقای خواننده! روح چه کسی را تکان دادی با این قدر ردیف که می خوانی؟! آخر این ردیف یک وسیله‌ای است به قول اصولیین که اگر خودش موضوع قرار گرفت، یک چیز کشنده‌ای می شود. می دانید؟ گفتن ندارد، بسیاری هستند که ردیف درس می دهند، شاگردش از کلاس می آید بیرون، دو تا شعر ساده را نمی تواند بخواند، ردیف هم درست می خواند، اسمهایش را هم بلد است، دلش خوش است که به جای ۲۲۵ گوشه ۲۲۷ گوشه یاد گرفته است! آقا ردیف را یاد گرفته، نمی داند چطور و چه نحو اعمال کند. از مرحوم تاج پرسیدند «بو سلیک» را کجا می شود خواند؟ گفت هر جا شیرین خواندی، همان جا بخوان. پس این ردیف اگر در طریق یک هدفی قرار گرفت که هدف آن شیرین خواندن، مطلب را ادا کردن، القا مطلب به شنونده کردن بود و اگر این اهداف حاصل شد، صحیح است. صوفی گفت سماع آوازی است که حال شنونده را منقلب کند.

یار ما چون سازد آهنگ سماع

قدسیان در عرش دستافشان کنند

آقا! باید «خوب» خواند! حالا این ردیف را به جای ۳ تا، ۴ تا

تحریر بیشتر بزن. که چی؟

مرحوم میرزای شیرازی از درس آمده در سامره نشسته بود. یک وقت می بیند یک صدایی این اشعار را با حالتی جذاب می خواند:

به پرده بود جمالِ جمیلِ عَزَّ و جَل

به خویش خواب کند جلوه‌ای به صبح ازل
چه خواست آنکه جمال جمیل بنماید
علی(ع) شد آینه، خیر الکلام قل و دل
من از مفصل این نکته مجملی گفتم
تو صد حدیث مفصل بخوان از این مجمل

مرحوم میرزا اشک از محاسن شریفش ریخت. اینها خانواده فضل و ادب بودند. قآنسی از این خانواده بوده مرحوم میرزای دوم صاحب دیوان بوده، این میرزای شیرازی بزرگمردی است که پشت استعمار انگلستان را در قضیه رزی و تنباکو و با یک سطر «الیوم استعمال تنباکو بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان(عج) است» شکست و شد آنچه شد که خوانده‌اید. میرزا منقلب شد و دستور داد این شخص را که درویشی بود، آوردند و به او گفت: آقا به‌به، امروز به ما حالی دادی درویش! این اشعار را از کی بود؟ گفت از عمان سامانی، میرزا گفت، «سشمش را نشنیده‌ام، عمان حیات دارد؟ ای کاش من این مرد را می‌دیدم.» خبر می‌رسد به عمان سامانی. در سامان یک عده‌ای زیر چتر عمان سامانی از جمله جدش در خوانین بختیاری، کفش و کلاه می‌کنند آن طور که سنت قدیم بوده پاتیل‌های گز را به راه می‌اندازند (بالاخره دست خالی که نمی‌شد خدمت آقا برونند) بعد

خبر می‌دهند به میرزا که عمان آمده است. میرزا آن درویش را که آن اشعار را خواند به خاطر می‌آورد. می‌گوید بیاید. عمان می‌آید و میرزا می‌گوید خدا اجر جمیل به شما بدهد. حالی کردیم از این اشعار شما. خیلی متشکرم، می‌شود باز هم از اشعارتان برایم بخوانید؟ عمان شروع می‌کند به خواندن اشعار دیگرش. میرزا در خودش فرو می‌رود، چون عمان به آواز، اشعارش را می‌خوانده است. (برای همین یک عده‌ای از شعرا راوی خوش صدا داشتند) میرزا به بغل دستی‌اش می‌گوید کاش مرده بودم و عمان را ندیده بودم. به عمان می‌فرماید بعد از این شما شعر بگوئید و بدهید آن درویش بخواند. این است لحن گیرا و مؤثر که وقتی با شعر خوب توأم شد و هر دو در حد مطلوب بود، آن‌چنان تأثیر را دارد.

یکی از فضیله‌ی قم گفت یک آقایی به اسم آقای توسلی (اگر درست یادم باشد) خیلی جلد و چاپک سر منبر رفت و در محضر آیت‌الله العظمی بروجرودی شروع کرد به مدیحه خواندن و شعر خواندن. در حدود ۲۰۰ بیت شعر از حفظ خواند. گفت چنان شور و حالی ایجاد کرد که آقای فلسفی گفت یاالله را بگوئید (با اینکه طبق برنامه باید آن خطیب توانا در محضر آقای بروجرودی منبر برود، ولی نرفت) بعد از این خواندن دیگر او چه کند؟

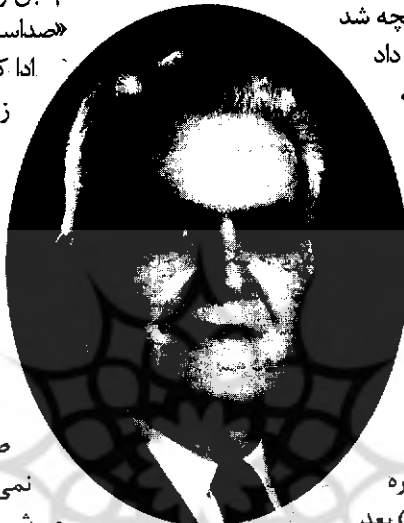
□□□

تراجع به این موسیقی پاپ همان‌طور که آقای مهدوی در اول برنامه فرمودند باید در اجتماع باشد به جای خودش محفوظ، باید به جای خود باشد. در موسیقی کار منحصر به یک رشته معین نباید باشد. این جوانها صداهای خوب دارند و زحمت هم کشیده‌اند، اما این اشعار عرفانی که حال و هوای خاص خودش را می‌خواهد چور نیست با آهنگ پاپ، آن فضای دیگری را القا می‌کند. مثلاً «سرخوان وحدت آن دم که به می‌صلا زدم من / به تمام ملک و ملکوت، پشت پا زدم من» ... بگذریم، اصلاً من معتقدم قبل از اینکه کسی به کلاس ردیف پا بگذارد؛ باید

«صداسازی» را کار کند. اول باید شعر را صحیح ادا کند. یک عده با کلمه‌ها کشتی می‌گیرند. زور ورزی لازم نیست، باید «حال درست» ایجلا کرد. سابق بر این قبل از اینکه شاگردی به محضر استادی برود، پای این منبرها بسیاری نکات را یاد می‌گرفتند. این آخوندهای خوش‌صدا بدون اینکه بدانند اسم آن یا این گوشه چیست، با آن گوشه‌ها آشنا می‌شدند و بعداً در مقام یادگیری ردیف بر می‌آمدند. البته یک مشکلی هم این جوانها دارند. آن قدر صداهای نامأنوس از در و دیوار بلند است که نمی‌دانیم طرف کدامشان را بگیریم. واقعاً گیج می‌شویم. این هم یک طرف قضیه است. باید به آنها حق داد. حالا شعر باید درست خواند، به جا خواند، حق شعر را باید ادا کرد، اصلاً نمی‌داند تحریر یعنی چه؟ چه مقدار؟ کجا؟ در قدیم اینها همه‌اش حساب داشته، در عین بی‌حسابی حساب داشته...

مطالب این جلسه در کمال عجله تهیه شد و من دو سه روزی بیشتر مجال نداشتم. بابت مطالبی که در بروشور شرح حال من نوشته‌اند خیلی ممنون و متشکرم و نوشته‌اند «... و نکته‌های فراوان از آنها آموخت و به‌ویژه در شیوه ادیب تحقیق کرد و از آثار سید عبدالرحیم اصفهانی نیز استفاده‌های فراوانی نموده است». ممنونم آقای میرعلی‌نقی، اما روزی که سید عبدالرحیم فوت کرد، من دوازده سالم بود و فقط از او یک یا دو صفحه مومی(?) خیلی کوچک ماند که یکی را ما داشتیم و یکی آقای دکتر سپنتا محقق معروف، بله از تاج زیاد گفتیم و از شاگردان او، اما من چنان دقیق بودم که شیوه سید رحیم را استخراج کردم، آقای سید علیرضا میرعلی‌نقی، یک مقدار بیش از حد درباره من محبت کرده‌اند، ولی از اساتیدی که من استفاده کرده‌ام، از جناب شهناز اسم نبرده‌اند. آقا من ۶۰ سال است که به ساز جلیل شهناز گوش می‌کنم! بله این شرح حال یک مقداری با عجله تنظیم شده است.

دو سه روز پیش یک نوار بیات ترک از آقای شجریان به



دست من رسید. ببینید شعر را چقدر خوب خوانده. تحریر کم و به اندازه، شعر در نهایت وضوح، حق شعر ادا شده شعر را تکرار کرده. این با هیچ یک از ردیفهای معمول منطبق نیست، خارج از ردیف هم نیست، بحث همین است: ردیف نباشد، خارج از ردیف هم نباشد. عبرت نائینی شعر قشنگی دارد:

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست
عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست

خواننده باید برسد به آنجایی که پایش را بالاتر از ردیف بگذارد و ردیف یک وسیله‌ای در دستش باشد.

یک داستانی از قانآنی یادم آمد. شبی در حالت از خودبی خودی بوده و صبح متوجه می‌شود که باید به مراسم برود و قصیده‌ای باید تهیه می‌کرده است. ای داد و بیداد! ناصرالدین شاه شاهی نبوده که شوخی بردار باشد. شعرشناس بوده، شاعر هم بوده، راه می‌افتد می‌رود و لوله کاغذی پر شالش می‌گذارد. یک قصیده‌ای فی‌المجلس انشاء می‌کند که فریاد احسنت احسنت بلند می‌شود، نسخه قصیده را از او می‌خواهند. رنگ از رویش می‌پرد معلوم می‌شود فی‌المجلس گفته است. بعد، اتفاقاً ناصرالدین شاه انعام بیشتری هم به او می‌دهد. این آدم با این قدرت در شاعری، به محضر حاج ملاهادی سبزواری که خودش شاعر بوده، می‌رسد و مذاکراتی بینشان صورت می‌گیرد. وقتی که از پیش حاجی می‌آید بیرون از «صاحب اسرار» می‌پرسند «قانآنی را چطور دیدید؟» گفت: «مثل کسی که لب دریا با آب بازی می‌کرد، او هم با الفاظ بازی می‌کرد.» خاتم‌المجتهدین شیخ انصاری می‌گوید: «خدا اجتهاد را نصیب ما کند که بسیار از پیمودن جبهه‌ها و جنگ و مبارزه سخت‌تر است.» این اجتهاد چیزی است که باید به آن رسید که البته در هر کس نیست، در مصاحبه‌ای که به تازگی آقای کسایی کرده بودند، فرموده بودند در هر صد سالی یکی دو نفر به آن مرحله می‌رسند. حالا،

آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید

□□□

یکی آمده بود به کلاس بنده و یکی دو جلسه بعد رفته بود، گفته بود فلانی که به سبک تاج می‌خواند، هر چه که باید از او بفهمیم، فهمیدیم! من چیزی نبودم که از من چیزی بفهمند! ولسی نگو «از تاج فهمیدم». روح آن بزرگوار را آزار ندهید. آخر حیا و شرم هم خوب چیزی است! هنوز غوره نشده مویز شده‌اند. این کار زحمت دارد. البته غیر قابل حصول نیست. امروزه بسیار صداهای خوبی هست. آهنگهای ریتمیک خوبی می‌خوانند. جوانهایی که آمده‌اند... انصاف باید داشت... ضربهای خوبی می‌خوانند، ولی در آواز، کمیتشان لنگ است. چون شاگردی نمی‌کنند، استنادی ندیده‌اند. به نظر من حتی قمر که یکی از آیات هنر بود، استناد آواز ندیده بود.

به ارسطو گفتند، «چرا آرای استادت افلاطون را تخطئه می‌کنی؟» یک جمله‌ای گفت، «افلاطون دوست من بوده، ولی

حقیقت فوق این حرفهاست.» (افلاطون صدیقی و الحقیقه اصدق) اینجا بحث تحقیق است.

قمر بی نظیر می‌خواند، ولی اعتبارش بیشتر به خاطر تحریرهایش بوده است. شعر را خوب نمی‌خواند. به نظر من استاد آواز نداشته و آواز را بیشتر از روی ساز یاد گرفت، به واسطه مرتضی خان نی داوود. اگر استاد می‌دید، اشعار را طور دیگری می‌خواند و بهتر دکلمه می‌کرد. در صفحه افشاری ایشان، (با شعر: ناچار هر که صاحب روی نکو بود)، تحریرها را عالی ادا کرده، ولی شعر را خوب نخوانده است.

ببینید قصد من تخطئه نیست. از روح آن مرحومه، از خاک آن هنرمند معذرت می‌خواهم. غرض این است که «استاد باید دید». مرحوم قمر سواد آن چنانی نداشت، کما اینکه مرحومه روح‌انگیز هم با آن عظمت سواد نداشت و حتی صفحه که می‌خواست پر کند شعر را آهسته در گوشش می‌خواندند! «دل خون شد از امید و نشد یار یار من...» ایشان در آن صفحه آواز بی نظیری خوانده، گرچه سواد درستی نداشته است. مجالی هم نبود که کمبودها را جبران کنند. آواز ایرانی را باید شناخت. باید فهم شعری داشت، حالا چطور می‌شود غزل صفای اصفهانی را در موسیقی پاپ خواند؟! «دل بردی از من به یغما ای ترک غارتگر من...» اصلاً من تعجب می‌کنم. می‌گویند صدرالمحدثین اصفهانی آن غزل معروف «دل بردی از من به یغما ای ترک غارتگر من» را در افشاری خوانده که صبا ثبت کرده است به نام «صدری». (این نکته را عنوان می‌کنم که آقای شجریان هم به گوششان برسد. من به ایشان بسیار ارادت دارم. ای کاش این شعر را در ضربی ابوعطا نمی‌خواندند.) الان نمی‌خواهم آواز بخوانم، ولی ناچارم اشعار ناصر خسرو را به شیوه صدرالمحدثین بخوانم:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را

برون کن ز سر باد خیره‌سری را

تو چون خود کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم، نیک‌اختری را

درخت تو گم بار دانش بگیرد

به زیر آوری چرخ نیلوفری را

[خواندن استاد عمومی و تشویق حضار]

حالا چرا باید این اشعار را در موسیقی پاپ پیاده کنیم؟! آخر اینها را چطوری می‌شود در موسیقی پاپ پیاده کرد؟ اگر معنی آن را بفهمید، اصلاً به خودتان جرئت نمی‌دهید آقا جهل خیلی جرئت می‌آورد. آقا امان از جهل! منزل ما در اصفهان یکی از بزرگ‌ترین مراکز روضه‌خوانی بود. من هم اگر اندوخته‌ای از موسیقی دارم، از آنجا دارم. حال خاطرهای تعریف کنم. پدرم گفت یک روزی یک شیخی رفت بالای منبر. چنان صحبت می‌کرد که یکی از وکلای دادگستری به نام «آقای کمال دادخواه» همین طور ماتش برده بود که مگر می‌شود این قدر طلاق لسان داشت؟ یک دفعه رسید به یک آیه قرآن: «الم

عهد الیکم یا بنی آدم».

مرحوم پدرم می گفت آقای کمال دادخواه همین طور محو این بود که یکپهو رسید به «الم عهد الیکم یا بنی آدم» (س حرف حلق ثبت بر هم ا.ع.ه. عهد) یکدفعه گفت بگو! این آدم سواد ندارد، اگر سواد می داشت، این همه جرئت نمی داشت. این همه جرئت از بی سوادیش است!

□□□

من قصد توهین ندارم، معذرت می خواهم. آقای فریدون شهبازیان مرد صاحب نظر و مرد زحمت کشیده ای است، ولی من هم حق دارم نظریه ای بدهم، آقای شهبازیان! این شعر اگر در موسیقی پاپ پیاده بشود، چیز خوبی از کار در نمی آید. دوام هم نخواهد داشت. به قول شما اساتیدی داشتیم که من به اینها «سربازان گمنام» لقب دادم. اینها حاملین فرهنگ ما بودند. من هم استادی داشتم به نام میرزا علی محمد قاضی عسگر. از تاج بزرگتر بود و هفت، هشت ده سال از طاهرزاده کوچکتر بود. (قرار است آقای موسوی زاده تشریف بیاورند، من یک تکه با ساز ایشان برایتان به سبک مرحوم قاضی عسگر بخوانم!) این میرزا علی محمد از اساتید من بود که خیلی هم از ایشان استفاده کردم. بنده در این یادداشتهایم «تقلید» را به شدت کوبیده ام. تقلید در کتاب لغت معنی شده است، مجازاً به معنی پیروی کسی بدون دریافت حقیقت آن. اصلش از هم «قلاده» است. قلاده به گردش انداخته اند و به دنبال این و آن می رود، اما اقتباس پیروی کردن از کسی فایده و دانش گرفتن و پیروی از او در دانش و علم. تقلید کار منمومی است ولی اقتباس اجباراً باید باشد. هیچ کس نمی تواند از دیگری استفاده نکند. نیوتون می گوید ما اگر به اینجا رسیدیم پایمان را روی شانه دانشمندان دیگر گذاشتیم و بالا رفتیم.

قاضی عسگر پیرمردی نحیف بود. یک روز ما یک جایی دعوت داشتیم. نهار منزل یکی از بزرگان اصفهان بودیم نزد یکی از دوستان پدرم. مرحوم قاضی عسگر هم دعوت داشت. یک جوانی آنجا ویولن می زد. گفتم قاضی عسگر را برو و ببین (آن جوان عازم تهران بود). وقتی به اصفهان برگردی شاید دیگر قاضی عسگری نباشد که تو او را ببینی. تو نمی فهمی چه کسی را داری از دست می دهی. گفت پس من می آیم یک سلامی می کنم و می روم و برمی گردم. آمد به خانه من. از دهنه در گفتم، «جناب آقای قاضی عسگر! این آقا راستی عازم تهران اند. من می خواستم استدعا کنم که شعری بخوانید که صدای شما را بشنوند» خدا شاهد است فوراً بلافاصله دو بیت شعر خواند. گویا از پڑمان بختیاری باشد:

رفتی و راه عیش و عشرت بریده ماند

از دل پرید مرغ و نشانش ندیده ماند

چون خم شدم که پای تو بوسم پی وداع

ز آن روز قامت من مسکین خمیده ماند

این از مناسب خوانی! آنا به فاصله یک دقیقه شعر را انتخاب

کرد (آواز خوانی دکتر عمومی و تشویق حضار)

□□□

خیلی متشکرم باید ببخشید که یادداشتهایم خیلی زیاد است. یکی از مسائلی که در شعر خواندن و در تلفیق گوشه ها مهم است شعر خوب انتخاب کردن است. شعر خوب دکلمه کردن، تحریر به اندازه دادن، نه زیاد و نه کم... علامه همایی حرف قشنگی زده است که اول آن را می خوانم و بعد راجع به سید رحیم، استاد تاج و طاهرزاده حرف می زنم:

«شمه ای گفتم. به اتفاق اهل فن، سید رحیم «خانم همه موسیقیدانان» ایرانی بود. آوازش در ملاحظت و رسایی و گیرایی از مواهب آسمانی شمرده می شد. موسیقی شرقی را هیچ کس بهتر از وی نمی دانست. از خود نیز ابتکارات تازه داشت و گوشه های مخصوص ابداع کرده، آوازه شهرتش از اصفهان به اقصی بلاد ایران رسیده بود عموم خوانندگان و نوازندگان به استادیش می ستودند و به شاگردی وی مباحثات می کردند. هنر وی و هنر مخصوصش خوانندگی بود. در خوانندگان و نوازندگان، در هر دو، شاگردان خوب تربیت می کرد.

در ساز و آواز گوشه ها و کوکهای بدیع داشت که به خودش اختصاص داشت. تاج اصفهانی و حبیب شاطر حاجی و ادیب خوانساری و اکبرخان و حسین آقا، پسر شعبان خان، برادر جلیل شهنواز که هر دو از تارزنهای شهیر اصفهان بودند، هر دو از شاگردان وی بودند. سید رحیم عمر طولانی کرد و تا سنه ۱۳۵۸ قمری حیات داشت و اواخر عمرش به فقر گذشت، ولی جوهر آواز و گرمی و گیرندگی آن همچنان تا پایان عمر برقرار بود و با نعمات ملکوتی روح خاکیان را به افلاک پیوند می داد». اینها را جلال همایی می گوید که کلمه به کلمه آن حجت است، «او مرد وارسته درویش مسلک صوفی منش بود و از راه تعلیم موسیقی روزگار می گذراند. اشعار خوب فراوان از بر داشت و در مناسب خوانی دارای ذوق و سلیقه بی همتا بود. اصلاً به او می گفتند سید رحیم «مناسب خوان» و تا شعر را پیش اساتید سخن اصلاح نمی کرد، هیچ جانی خواند» همین آقای ابراهیمی، که من خواهش می کنم روی صحنه بیایند، می گویند که یک سال و نیم می رفته اند پیش ادیب. هر دفعه یک غزل پیش ادیب می خواند و ادیب می گفت برو هفته بعد بیا. می گفت اگر معنی غزل را نفهمیدی یا برو پیش جلال همایی یا محسن هشترودی معنی غزل را بفهم. ادیب می گوید تا شعر را پیش اساتید سخن تصحیح نمی کرد، جایی نمی خواند. سید رحیم هم اعتقاد داشت که خواننده مناسب هر وضع و هر مقام اشعاری را از بر داشته باشد. خود اهل شعر و شاعری باشد یا با اهل شعر آمیزش داشته باشد. هیچ گاه شعر درست و نادرست از وی شنیده نشود. حفظ اشعار فراوان و مناسب خوانی از مختصات سید رحیم است. مرحوم همایی اضافه می کنند:

«سید رحیم و معاصرانش نایب اسدالله نیزن دو استاد چیره دست شیرینکار در موسیقی بودند که نظیرشان به قرنها

یکی اتفاق نمی‌افتد، چه هنر ایشان فقط علم و عمل نبوده، بلکه چیزی از ودایع الهی داشتند که به تحصیل میسر نشود انسان را».

حالا می‌آیند شعر را می‌خوانند (غزل) اصلاً از همان اول معلوم می‌شود معنی شعر را فهمیده است یا نه. تاج از مختصاتش که جناب ابراهیمی می‌دانند احاطه به شعر، بیان شعر و تفهیم شعر و تحریر به اندازه بود. اکنون نواری هست که تاج در ۷۰ سالگی خوانده است و در نهایت قدرت و وضوح ادای شعر که برایتان می‌گذارم. چند نکته در این اجرا هست. اولاً مایه آواز بسیار بلند بود، انگار دارد دودانگ می‌خواند. آن قدر شعر را روشن و واضح و مفهوم می‌خواند که اعجاب‌انگیز است. **آقای خواننده! اگر می‌توانی در اوج بخوانی و تمام جوانب را رعایت کنی بخوان و الا زور زدن چه فایده؟**

شب که صحبت به حدیث سر زلف تو گذشت/هر که برخواست از این سلسله بر یا، بریاست

بسیار مختصر راجع به آقای احمد ابراهیمی بگویم: این مرد از ۱۷ سالگی وارد خوانندگی شده قدم به قدم با استاد رفته جلو والله علی‌العظیم اگر آنچه می‌گویم برخلاف عقیده‌ام باشد. در سال ۱۳۳۵، در جلسهای با آقای ابراهیم خان منصور ری رئیس شورای موسیقی نشسته بودم، سالهای اوج خوانندگی ایشان بود. صحبت خیلی شد مرحوم منصور گفت امروز آقای ابراهیمی اول است. آن روزها ایشان ۳۰ ساله بودند. ایشان فوق لیسانس ادبیات فارسی دارند، در بالاترین مدارج، تدریس کرده‌اند، شعر خیلی عالی می‌دانند و می‌فهمند و ردیف می‌دانند. با گذشت زمان یک مقداری صدا کم می‌شود، ولی یک چیز عجیبی است که صدا هر قدر که عمر پیدا می‌کند سوختگی‌اش بیشتر پیدا می‌شود. حالا این شما و این جناب استاد ابراهیمی. مطالب من تمام نشد. باید در فرصت دیگری راجع به ردیف و سایر شرایط مکتب اصفهان (تشویق شدید حضار) صحبت کنم.

آقای ابراهیمی: به نام خدا

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

می‌خواهم به عرض مبارکتان برسنام چون از موسیقی زیاد صحبت شده شما هم یک چند دقیقه‌ای ما را تحمل بفرمایید. حضرت موسی (ع) از خدا می‌خواهد «شرح صدر» به او بدهد، کار او بر او آسان کند، عقده را از روی زبانش بردارد، اما خداوند آن قدر پیامبر گرامی را دوست می‌دارد که او می‌گوید به من بده و خداوند می‌گوید بخشیدم.

آنجا که تویی جای سخن گفتن من نیست

نی جای سخن گفتن من، جای سخن نیست

شعری را جناب آقای شجریان با آن صدای قشنگشان خواندند که حرفی در آن نیست، شعر از سعدی است، ولی یک موضوع در آن است که سعدی در شعرش «دفتر حضور و غیاب» نیاورده است!

از هر چه می‌رود سخن دوست خوش تر است

پیغام آشنا نفس روح پرور است

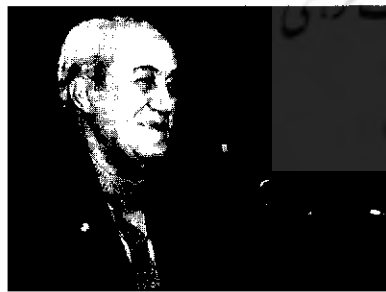
هرگز وجود «حاضر غائب» شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

پس حاضر غایب داریم و نه «حاضر و غایب» من سپاس و تشکر از استاد محترم جناب آقای دکتر عمومی دارم، ایشان سنا از بنده کوچک‌ترند و از نظر علم و مقام ایشان در صدر هستند و بنده در ذیل. تشکر می‌کنم که مرا اجازه دادند که امشب در خدمت سروران گرامی باشم. ۷۲ سال از سن بنده می‌گذرد و توقع خواندن از من مثل این است که از درخت سرو میوه بخواهید. سرو آزاد است، ما هم آزاد زندگی کردیم، اما می‌خواهم خدمتتان عرض کنم در تهران جناب استاد عمومی محبت کردند همه هنر را منتقل کردند به اصفهان! ولی در تهران هم مکتب بزرگ موسیقی ایران بوده است.

استادانی مثل مرتضی محجوبی، روح‌الله خالقی و کلنل وزیر، نوازنده‌های بسیار قوی و قوی‌پنجه و شیرین‌نواز در تهران وجود داشتند، البته اگر بخواهیم بحث کنیم این به درازا می‌گشود (آقای عمومی: بنده در آواز عرض کردم. ساز را یقیناً شما صحیح می‌فرمایید. آقای ابراهیمی تصدیق کردند). اما مرحوم تاج، خدا رحمت کند، قدرت صدای آقای تاج را نه در تهران و نه در اصفهان نداشتند. این صدایی که شما شنیدید مربوط به سالهای گذشته است. می‌خواهم خدمتتان بگویم نظیر تاج نه هست و نه فکر نمی‌کنم دیگر بیاید و این صدای آسمانی با آن تحریرها، با آن احاطه قوی که ایشان روی اشعار سعدی داشت، ما خواننده‌های مثل ایشان نداریم. من واقعاً شرمندهم که در مقابل نوار آقای تاج و صدای آقای تاج و صدای استاد عزیزم جناب عمومی چیزی بخوانم، ولی خوب التفات می‌کنند ما هم سه بیت شعر می‌خوانیم یا علی!

(آواز آقای ابراهیمی و تشویق فراوان حضار)



آقای عمومی:
دوستان زیادی هستند که با آنها یک مجمع داریم. آنها همیشه را کلاس گذاشته‌اند، تشریف می‌آورند. البته مطالب من نیمه تمام مانده

است که انشاءالله در فرصت دیگری که جناب مهدوی می‌دهند باید تکمیل کنیم. در اینجا از خداوند می‌خواهم که خداوند انشاءالله بیماری جناب رضوی سروستانی را شفا بدهد و حق اساتید را بنده به جا بیاورم و باش تا صبح دولتت بندم

که این هنوز از نتایج سحر است بنده دیگر عرضی ندارم.

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی

به صد دفتر نشاید گفت شرح حال مشتاقی

(تشویق حضار)